

نام وی عبدالمطلب عبدالمطلب ایسی بود نام وی ابوطالب ابوطالب ایسی بود
نام وی علی کرم الله وجهه و علی را پسری بود یکی حسن و یکی حسین و آن تفسیر که عبد
مناز در میان ایشان نهاده بود هم خیانت در میان فرزندان ایشان بنظر بعد بن
مانده بود تا زمان امام حسین و زید مناظره افتاد اصل حجه این شش بود و اما
علاقه فرعی آن بود که روزی معاویه زید را بنشانید و گفت ای چندین رنج از
بهر دیده ام در حال جمع کردن آن کتون ترا هیچ آرزو منده است و زید گفت عبد
زیر زنی دارد با جمال نام وی فاطمه که در عصر با جمال وی زنی نیست می باید که
آن زن از من شود بدین رکن روزی معاویه عبد الله زید را بخواند و خود کرد
و گفت ای معاویه مرا می باید یا تو بنکر می کنی من سبب آنکه مرا خنجر نیست بنودم و گویند
بنودم عبد الله زید بن علی و بنو زنی خود را طلاق کرد تا بدانی که این
دنیا چندین هزار کس را از راه برده است و زنی یگویی را بخواند و گفت دختر
من میگوید که مرا جمال نیست امروز عبد الله مرا حجه و لایت مصر میخواند اگر روزی
و لایت نما ندانم نیز نگاه دارد عثمان شود معاویه بعد از آنکه معلوم کرد که عدت
آن گذشت ابو موسی اشعری را که عالم و عامل بود گفت برو آن زن را حجت فرزند
من خواست کاری کن ابو موسی وی سوی خانه آن زن نهاد در راه قسیم را

ویرایش

ویرایش آمد گفت کجا میروی ابو موسی قصه بگفت قسیم گفت حدیث من نیز بگو
چون پاره راه رفت حسین بن علی پیش آمد گفت کجا میروی وی گفت حسین گفت سخن
من بگو ابو موسی اشعری بروی سخن هوسه بگفت و گفت نیز من ترا دیدم و مرا نیز تو
رعبت افتاد تو ازین جمله کلام را اختیار میکنی آن زن گفت باری ترا نخواهم ز را که
تو میری و من جوان اکنون تو بگوئی زین سه کدام مصلحت است گفت چون اختیار
من افکنده بیا تا بجای بایدا و مرا اگر عارت و ولایت و تنعم دنیا خواهی بزیدها و اگر
قرابت مصطفی و علی و جمال خواهی قسیم و اگر نسب و علم و زهد و فرزندی رسولی
خواهی حسین را که من هزار بار دیدم که هر عالم صلی الله علیه و سلم را بخود را بر لب
حسین نهاد و رسول در حق حسن و حسین گفته است که سید الشاهدا هبل الحکمة
فی الجنة زن گفت حسین علی را اختیار کردم برو عقد کن تا طبع دیگران از من برید
شود چون معاویه خبر شد گفت ای ابو موسی چندین حیل کردم تو به را ز بر زبر
کردی باین سبب که اهی تمام و دشمنی در دل بزید بد آمد زهی آن زنانه
فراق آدم از نفقت بسبب جدا بود و سبب شهادت امام حسین شهادت تو بود که
عیال وی بود بزید سوگند خورد که اگر حسین دست بود او را بکنم آری پسند
و قاکرد و خدای و رسول و فاطمه و علی را ختم خود کرده معاویه را چون مرگ نزد یک